

فصلنامه علمی - پژوهشی «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» دانشگاه الزهراء(س)
سال یازدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۳، پیاپی ۲۴

مفهوم شناسی و مصداق یابی «اولی الامر» از نگاه علامه طباطبایی و فخر رازی

رضا کیلانی^۱

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۱۷

تاریخ تصویب: ۹۲/۴/۶

چکیده

عصمت ائمه اثنی عشر(ع) از سهو و گناه، از موضوعات اختلافی میان شیعه و اهل تسنن است. در میان مفسران اهل تسنن، فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب، ذیل آیه ۵۹ سوره نساء، با بیانی استدلالی، عصمت اولی الامر را به اثبات رسانده، لکن در مورد مصداق آن بر خلاف شیعه امامیه، بر این باور است که مراد از اولی الامر نه امامان شیعه(ع) بلکه اهل حلّ و عقد از امت اسلام است. در حالی که علامه طباطبایی، ضمن پاسخ به شبهات ایشان، مصداق اولی الامر را منحصر به ائمه اثنی عشر(ع) می‌داند. پژوهش حاضر درصدد تحلیل تطبیقی

این دو دیدگاه و روشن ساختن این حقیقت است که مصداق اولی الامر، متعین در اشخاص ائمه اثنی عشر (ع) بوده، اشکالات فخر رازی به دیدگاه شیعه وارد نبوده و دیدگاه او درباره مصداق اولی الامر (اجماع اهل حلّ و عقد) با اشکالات جدی روبرو است.

واژه‌های کلیدی: اولی الامر، عصمت، ائمه اطهار (ع)، امام، اهل حلّ و عقد، علامه طباطبایی، فخر رازی.

مقدمه

یکی از اختلافات شیعه امامیه با اهل تسنن، در مسأله امامت، عصمت یا عدم عصمت ائمه اطهار (ع) است. دانشمندان شیعه اعم از متکلمان، مفسران و مورخان، با استناد به ادله مختلف قرآنی، روایی، عقلی و تاریخی، عصمت ائمه اطهار (ع) را به اثبات رسانده‌اند. بخشی از ادله آن‌ها مربوط به آیات قرآنی است. آیه اولی الامر، آیه تطهیر و آیه ولایت، از جمله آیاتی است که به خوبی، بیانگر عصمت ائمه اطهار (ع) می‌باشند. شاید بتوان گفت آیه ۵۹ سوره نساء، بهترین و صریح‌ترین آیه در اثبات عصمت و وجوب اطاعت از امامان شیعه (ع) است.

مفسران مختلف از اهل تسنن و تشیع، در مقام تفسیر این آیه، با رویکردهای مختلف روایی، عقلی، قرآنی، ادبی و عرفانی به شرح و توضیح آیه پرداخته‌اند. در میان مفسران اهل تسنن، فخر رازی با بیانی استدلالی عصمت اولی الامر را اثبات می‌نماید، لکن در مقام تعیین مصداق اولی الامر، با طرح اشکالاتی بر دیدگاه شیعه، اجماع اهل حلّ و عقد را به عنوان مصداق اولی الامر معرفی می‌نماید.

مفسران اهل تسنن در مورد مصداق اولی الامر در آیه ۵۹ سوره نساء دیدگاه‌های مختلف و متباینی برگزیده‌اند. برخی مراد از اولی الامر را خلفاء راشدین و برخی دیگر علماء دین و گروهی نیز امراء سرایا دانسته‌اند. براساس دیدگاه ایشان، مصداق اولی الامر هر کدام از اقوال که باشد، افراد اولی الامر، معصوم نبوده و وجوب اطاعت از آنان بر اساس آیه فوق‌الذکر، مشروط به عدم مخالفت آنان با کتاب خدا و سنت نبوی است.

فخر رازی با ابداع قول جدیدی تحت عنوان اجماع اهل حلّ و عقد، درصدد گزینش و تصحیح یکی از اقوال سه گانه - علماء دین - است. به اعتقاد ایشان، از آیه ۵۹ سوره نساء و وجوب اطاعت از «اولی الامر» به طور آشکار مستفاد است. این دیدگاه موافق با دیدگاه شیعه است لکن در مقام یافتن مصداق اولی الامر، دیدگاه شیعه را نپذیرفته، با طرح اشکالاتی به آن، دیدگاه خود را که اجماع اهل حلّ و عقد است به عنوان مصادیق اولی الامر معرفی نموده و اطاعت از آنان را واجب دانسته است. اشکالات او به دیدگاه شیعه، وارد نبوده و دیدگاه او درباره مصادیق اولی الامر با اشکالات جدی روبروست. یادآوری می شود که در مورد آیه ۵۹ سوره نساء مقالاتی به رشته تحریر درآمده است، اما راقم سطور بر این اعتقاد است که نوشتار حاضر از این ویژگی بهره مند است که در مقام تبیین مفهومی و مصداقی اولی الامر، ضمن تمرکز بر دو تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن و مفاتیح الغیب، با حفظ انسجام، اشکالات رازی بر دیدگاه شیعه و نقد بر آن، به طور مستوفی بررسی گردیده و دیدگاه او در نظریه «اهل حلّ و عقد» با ادله مختلف به نقد کشیده شده است.

این پژوهش، به اجمال در سه محور تنظیم یافته است:

۱. تبیین دلالت آیه بر عصمت اولی الامر و وجوب اطاعت از آنان
۲. طرح اشکالات فخر رازی بر دیدگاه شیعه و پاسخ از آنها
۳. دیدگاه فخر رازی (اجماع اهل حلّ و عقد) و اشکالات آن

۱. تبیین دلالت آیه بر عصمت اولی الامر و وجوب اطاعت از آنان

۱-۱. تحلیل مفهومی «اولی الامر» با قطع نظر از مصداق آن

خداوند متعال در آیه ۵۹ سوره نساء می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید، پس هرگاه در امری [دینی]

اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است».

اولی الامر، هر طایفه‌ای که باشند، بهره‌ای از وحی ندارند و کار آنان، تنها صادرنمودن آرایه است که به نظرشان صحیح می‌رسد و اطاعت آنان، در آراء و اقوالشان بر مردم واجب است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۸۸)

اولی الامر حق ندارند حکمی جدید، غیر از حکم خدا و رسول (ص) را وضع کنند و نیز نمی‌توانند حکمی از احکام ثابت در کتاب و سنت را نسخ نمایند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۸۹)

۲-۱. بیان علامه طباطبایی در عصمت اولی الامر

اطاعت از رسول (ص)، اطاعت از خداوند است چرا که خداوند می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (النساء: ۸۰)؛ هر کس از پیامبر (ص) فرمان برد، درحقیقت خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان، نگهبان نفرستاده ایم.

علامه طباطبایی پس از بیان معنای «أطيعوا الله»، در مقام بیان از «أطيعوا الرسول» و وجه تکرار کلمه «أطيعوا» می‌گوید: «أما رسول (ص) دو جنبه دارد: یکی جنبه تشریح به آنچه پروردگارش از غیر طریق قرآن به او وحی فرمود، یعنی همان جزئیات و تفصیل احکام که آن جناب برای کلیات و مجملات کتاب و متعلقات آن‌ها تشریح کردند.

و خدای تعالی در این باره فرموده: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (النحل: ۴۴)؛ و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.

دوم، یک دسته دیگر از احکام و آرایه است که آن جناب به مقتضای ولایتی که بر مردم داشته و زمام حکومت و قضا را در دست داشتند، صادر می‌کردند و خدای تعالی در این باره فرموده: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِهَ الْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (النساء:

۱۰۵؛ ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۸۸)

اطاعت از رسول (ص) معنایی، و اطاعت از خدای سبحان، معنایی دیگر دارد، پس بر مردم واجب است که رسول (ص) را در دو ناحیه اطاعت کنند. یکی در ناحیه احکامی که به وسیله وحی بیان می‌کند و دیگر، احکامی که خودش به عنوان نظریه و رأی صادر می‌نماید.

با لحاظ حکم واحد «أطیعوا» برای رسول (ص) و اولی الامر از یک سو، و نفی قطعی هر گونه احتمال معصیت یا اشتباه در حکم، در مورد رسول (ص) از سوی دیگر، می‌گوید: اگر در مورد اولی الامر، این احتمال (معصیت یا اشتباه در حکم) برود، به هیچ وجه نباید برای جلوگیری از این احتمال، قیدی نیابد. پس همین که می‌بینیم در مورد آنان نیز هیچ قیدی نیاورده، چاره‌ای جز این نداریم که بگوییم آیه شریفه از هر قیدی، مطلق است و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول (ص) در نظر گرفته شده است، در مورد اولی الامر نیز، اعتبار شده باشد و منظور از اولی الامر، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا (ص) دارای عصمت اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۱)

سه نکته ادبی - مفهومی در استنباط عصمت مصادیق اولی الامر به قرار ذیل است:

- اشتراک اولی الامر و رسول (ص) در حکم واحد
- عصمت قطعی رسول (ص) به اتفاق فرق مسلمین
- لزوم اتیان قید در فرض عدم معصومیت مصادیق اولی الامر

۳-۱. بیان فخر رازی در عصمت اولی الامر

فخر رازی از طریق قیاس شکل اول، عصمت اولی الامر را اثبات می‌کند. به این بیان: صغرای قیاس: خدای تعالی به صورت قطعی (غیرمشروط) امر فرموده که اولی الامر را اطاعت کنید.

کبرای قیاس: هر کس را که خداوند، به صورت قطعی (غیرمشروط)، امر به اطاعتش نماید، واجب است که معصوم از خطا باشد.

نتیجه: قطعاً اولی الامر در آیه، معصومند.

اگر اولی الامر، معصوم از خطا نباشند، در فرض اقدام آنها به خطا، خداوند امر فرموده که آنها را اطاعت کنید و این، امر به انجام آن خطاست و خطا، چون خطاست، منهی‌عنه است. لذا لازم می‌آید که امر و نهی، در فعل واحد و به اعتبار واحد، اجتماع کنند و این محال است. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۳) نظیر همین استدلال در تفسیر بحرالمحیط نیز آمده است. (اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۳، ۸۷)

محتوای بیان علامه طباطبایی و فخر رازی در اثبات عصمت اولی الامر، تقریباً یکسان بوده و هر دو براساس اطلاق آیه و عدم بیان قید و شرط با توجه به اهمیت موضوع، اتفاق نظر دارند. ناگفته نماند که در میان مفسران اهل سنت، شاید کسی نباشد که این گونه با بیانی مستدل و قوی، عصمت اولی الامر را به اثبات رسانده باشد و فخر رازی با وجود تعصّب در موضوعات گوناگون، در این مقام، به درستی و انصاف عصمت را در «اولی الامر» به اثبات می‌رساند. گرچه او، در مقام تعیین مصداق، به خطا رفته، اجماع اهل حلّ و عقد را به عنوان مصداق اولی الامر معرفی می‌کند، چیزی که هیچگاه با اطلاق آیه که مورد اعتقاد خود اوست، سازگار نمی‌افتد.

مفسران اهل تسنّن در تعیین مصداق، اقوال مختلف و پراکنده‌ای اظهار نموده‌اند. برخی از مفسران اهل تسنّن مراد از اولی الامر را، امراء سرایا دانسته‌اند. (ابن قتیبه، بی تا: ۱۱۴؛ سمرقندی، بی تا: ج ۱، ۳۱۲) و برخی دیگر گفته‌اند منظور از اولی الامر، اهل فقه و دین یعنی فقهاء و علماء دینی‌اند. (ابن ابی حاتم، بی تا: ج ۳، ۹۸۸) و عدّه‌ای نیز مصداق اولی الامر را خلفاء و امراء دانسته‌اند. (طبری کیاهراسی، ۱۴۰۵: ج ۲، ۴۷۲؛ طبری، ۱۴۱۲: ج ۵، ۹۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۵۲۴؛ سیوطی، ۱۴۱۶: ۹۰)

برخی نیز در ضمن بیان یک قول یا روایت، فرد یا افراد معینی را به عنوان مصداق اولی الامر معرفی نموده‌اند که عبدالله بن حذافه، ابی بکر، عمر و خالد بن ولید از آن جمله‌اند. (طبری، ۱۴۱۲: ج ۵، ۹۳-۹۵؛ میدی، ۱۳۷۱: ج ۲، ۵۵۴)

اقوال و آراء مفسران اهل تسنّن در تعیین و تبیین مصداق اولی الامر، بسیار پراکنده و متعدّد است و هیچ اتفاق نظری در این مقام وجود ندارد. مفسران در بیان مصداق اولی الامر،

وجوهی آورده‌اند: خلفاء راشدین، امراء سرایا، علماء دین و ائمه معصومین (ع) (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۳)

۲. طرح اشکالات فخر رازی بر دیدگاه شیعه و پاسخ آن‌ها

رازی قول شیعه اثنی عشر در تطبیق اولی الامر بر ائمه معصومین (ع) را مواجه با اشکالاتی می‌داند که عبارتند از:

- عدم معرفت به امامان شیعه (ع)

- معرفت به امام (ع) و عدم امکان دسترسی به او

- حمل لفظ جمع اولی الامر بر مفرد

- عدم ردّ تنازع به اولی الامر

۲-۱. عدم معرفت به ائمه معصومین (ع)

رازی در مورد عدم معرفت به امام معصوم (ع) می‌گوید: «اطاعت از اولی الامر، مشروط به معرفت به آن‌ها و مشروط به آن است که بتوان به آن‌ها دسترسی داشت. بنابراین چنانچه خداوند اطاعت از آنان را قبل از معرفت به آنان، بر ما واجب گرداند، تکلیف نمودن به چیزی فوق طاقت و توان است و اگر اطاعت از آنان را مشروط به زمانی قرار دهد که آن‌ها را می‌شناسیم، در آن صورت، ایجاب، مشروط است، در حالی که ظاهر قول خدای تعالی «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اقتضای اطلاق دارد». (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۴)

در تأیید و تکمیل مطلب فوق، اضافه می‌کند که امر به اطاعت، با استفاده از لفظ واحد «أَطِيعُوا» نسبت به رسول (ص) و اولی الامر، بیانگر این مطلب است که لفظ واحد، نمی‌تواند هم‌زمان، هم مشروط باشد و هم مطلق، بنابراین از آنجا که لفظ «أَطِيعُوا» در حق رسول (ص) مطلق است، ضروری است که در حق اولی الامر نیز، مطلق باشد. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۴)

بنابراین اگر امر به اطاعت، مطلق باشد یعنی چه آن‌ها را بشناسیم و چه آن‌ها را نشناسیم، اطاعت از آنان واجب است. در این صورت، تکلیف به اطاعت مطلق از آنان، تکلیف به مالایطاق بوده و صدور آن از حکیم علی‌الاطلاق، محال است، زیرا محال است خداوند حکیم ما را دستور فرماید که به نحو مطلق از اولی‌الامر اطاعت نمائیم که آنان را نمی‌شناسیم و اگر امر به اطاعت، مشروط به شناسایی و معرفت به آنان باشد، نه تنها با اطلاق آیه سازگاری ندارد بلکه مستلزم جمع بین اطلاق و اشتراط در لفظ واحد «أَطِئُوا» است، اطلاق نسبت به اطاعت از رسول (ص)، و اشتراط نسبت به اولی‌الامر.

علامه طباطبایی اشکال فوق را مورد توجه قرار داده و می‌گوید عین این اشکال به خود مستشکل بر می‌گردد. برای اینکه اطاعت همان‌طور که او گفته، مشروط به معرفت است، آن هم به طور مطلق، تنها فرقی که بین گفتار او و گفتار ما هست این است که او می‌گوید اولی‌الامر و اهل حلّ و عقد را خود ما می‌شناسیم و مصداقش را تشخیص می‌دهیم و هیچ احتیاجی به معرفی و بیان خدا و رسول او (ص) نداریم، ولی ما می‌گوییم اولی‌الامر بی‌گناه و معصوم از هر معصیت و خطا، احتیاج به معرفی خدا و رسول او (ص) دارد. پس هم قول ما و هم قول صاحب اشکال مخالف با آیه است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۹)

پاسخ دوم، پاسخ حلی به ایراد فوق و مربوط به شرایط عمومی تکلیف است. یکی از شرایط عمومی تکلیف، علم و معرفت است. نظیر قدرت، عقل و حیات که آن‌ها نیز از شرایط عمومی تکلیف هستند.

علم و معرفت اگر چه از شرایط تکلیف است لکن از قبیل سایر شروط نمی‌باشد به گونه‌ای که تا تکلیف به مکلف نرسد و به آن و به موضوع و متعلق آن، معرفت پیدا نکند، تکلیف منجز نشود. اگر معرفت، مثل سایر شرایط، قید تکلیف یا مکلف به باشد، نظیر استطاعت در حجّ (که قید مکلف است) و وجود آب در وضو (که قید تکلیف است)، در آن صورت، هیچ‌گاه تکلیف مطلق وجود نمی‌داشت، چون تکلیف هر قدر هم که بی‌قید و شرط باشد، بالاخره مشروط به شرایط عامه یعنی علم و قدرت و امثال آن است. پس باید بگوییم تمامی تکالیف مقیدند، در حالی که این طور نیست. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۹)

پاسخ سوّم آن است که معرفت به مصادیق اولی الامر، امر مجهولی نبوده و از آیات دیگر، نظیر آیه ولایت، آیه تطهیر و آیات دیگر، به وضوح، مستفاد است. همین طور، مصادیق اولی الامر، مطابق با احادیث صحیحی که از پیامبر (ص) به دست ما رسیده است، معین و معرفی شده‌اند.

مضافاً به اینکه در جوامع روایی اهل تسنّن، احادیث مرتبط با ثقلین (ترمذی، بی تا: ج ۵، ۶۶۲) اصل حادثه غدیر خم (طیالسی، بی تا: ۲۳؛ احمد بن حنبل، بی تا: ج ۱، ۸۴-۸۸؛ بیهقی، بی تا: ج ۵، ۱۲۰) و همین طور حدیث غدیر خم (ضحاک، ۱۴۱۲: ۵۹۰-۵۹۶؛ عسقلانی، ۱۴۰۵: ج ۷، ۶۱) ذکر شده است.

و این گونه نیست که در نزد مورّخان، مفسّران و متکلمان اهل تسنّن، به نحو کلی، شأن و منزلت امیرالمؤمنین علی (ع) مخفی مانده باشد. حتّی خود فخر رازی در بحث جهر به بسم الله در نماز، در شأن و منزلت علی (ع) می گوید: «کسی که در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند، هدایت یافته است». (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱، ۱۸۰) و در ادامه بحث می گوید: «کسی که در دین خود، علی (ع) را امام و پیشوای خود قرار دهد، قطعاً در مورد دینش و خودش، به دستاویزی استوار چنگ زده است». (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱، ۱۸۲)

و نیز ذیل آیه ۲۳ سوره شوری می گوید: «هیچ تردیدی نیست که بین فاطمه (ع)، علی (ع)، حسن (ع)، حسین (ع) از یک سو و رسول الله (ص) از سوی دیگر، شدیدترین تعلّقات و وابستگی ها وجود داشته است و این مطلب، با نقل متواتر معلوم و آشکار است». (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۷، ۵۹۵)

و در ادامه اذعان می کند که با نقل متواتر از رسول خدا (ص) ثابت شده است که آن حضرت، علی (ع)، حسن (ع) و حسین (ع) را دوست می داشت، وقتی چنین باشد، بر همه امت واجب است که مثل او باشند به دلیل قول خدای تعالی: «وَاتَّبِعُوا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (الاعراف: ۱۵۸) «فَلْيَخْذِرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» (النور: ۶۳) «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» (آل عمران: ۳۱) «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (الاحزاب: ۲۱). (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۷، ۵۹۵)

فخر رازی به آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي...» استناد نموده و درصدد است وجوب امتثال از رسول خدا (ص) در محبت و رزیدن نسبت به امام علی (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را تأیید و تثبیت نماید. در اینجا این نکته قابل ذکر است که محبت حقیقی، مستلزم اطاعت حقیقی است، همچنان که خداوند اتباع از رسول خود (ص) را متفرع بر محبت نسبت به خود قرار داده است.

ممکن است در ارتباط با عدم معرفت نسبت به امامان شیعه این‌طور گفته شود که در عصر نزول وحی، ولایت ظاهری و باطنی نسبت به امت اسلام، از آن رسول خدا (ص) بوده و ائمه معصومین (ع) یا حضور نداشته و یا بالفعل، امام و ولی امر نبوده‌اند، لذا چگونه می‌توانیم با اختصاص اولی الامر به ائمه معصومین (ع)، وجوب اطاعت آنان را، از آیه مبارکه استنباط نموده و نسبت به آنان معرفت داشته باشیم؟

در پاسخ به این مطلب باید گفت: قرآن، معجزه جاوید پیامبر خاتم (ص) بوده و اعتبار آن، فقط مربوط به عصر نزول وحی نیست. اعتبار و صحت کلام و دستورات وحی و قلمرو اجرایی آن، از حیث زمان و مکان، منحصر به عصر نزول و شبه جزیره عربستان نبوده، بلکه از نظر زمان، تا قیامت و از حیث مکان، در وسعت جهانی، قابل ارزیابی و اجراست.

لذا اختصاص آیات به عصر نزول و استنباط وجوب بالفعل اوامر و نواهی نسبت به زمان پیامبر (ص)، درحقیقت به معنای محدود ساختن قلمرو اجرایی آیات وحی در دامنه زمان و مکان است و این امر، با جاودانگی قرآن و مأموریت جهانی پیامبر اکرم (ص) سازگاری ندارد. بنابراین امر به اطاعت از اولی الامر همان گونه که در لفظ، مؤخر از لفظ رسول (ص) است، در دامنه زمان نیز، این اطاعت، مربوط به عصر پس از عصر نزول وحی است.

۲-۲. معرفت به امام و عدم امکان دسترسی به او

فخر رازی در تتمه اشکال پیشین می‌گوید: اطاعت از اولی الامر، علاوه برمشروط بودن به معرفت اولی الامر، مشروط به آن است که بتوان به آنان دسترسی داشت، حال اگر چنانچه خداوند اطاعت از اولی الامر را بر ما واجب گرداند در حالیکه اطاعت از آنان، منوط و مشروط به دسترسی به آنهاست، چنین ایجابی، ایجاب مشروط بوده و با توجه به اطلاق

آیه و لفظ واحد «أَطِيعُوا» در حق رسول (ص) و اولی الامر، نمی توانیم اطلاق جاری در حق رسول (ص) را درباره اولی الامر، جاری ندانسته، آیه را به صورت مشروط معنی کنیم. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۴)

در پاسخ به این اشکال باید گفت عدم دسترسی به امام معصوم (ع) در عصر کنونی، ناشی از تقصیر امت اسلام است که با سوء اختیار و اعمال ناصواب خود، زمینه های بهره مندی خود از امام معصوم (ع) را از بین برده و خود را از او محروم نموده است. این محرومیت، مستند به خدا و پیامبر (ص) نیست. بنابراین، تکلیف به پیروی و اطاعت از امام معصوم برداشته نشده و به قوت خود باقی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۴۰۰)

اگر چنانچه صرف عدم دسترسی به معصوم (ع)، موجب برداشته شدن تکلیف از مکلفین تلقی گردد، باید بگوییم، ظلم و تعدی مردمان گذشته نسبت به پیامبران خود، به گونه ای که منجر به شهادت آنان گردیده یا سبب بروز هر وضعیتی که پیامبران را از دسترس آنها خارج سازد شده، موجب سقوط تکلیف از مردم خواهد شد، در حالی که شهادت یا امثال آن، به سوء اختیار آنان واقع شده و تکلیف مردم به پیروی از پیامبر یا امام زمان خود، به قوت خود باقی است.

فخر رازی معتقد است مراد از اولی الامر، اهل حل و عقد از امت اسلام است. اگر چنین باشد، عین همین اشکال مستشکل، دقیقاً به خود او باز می گردد با این بیان که می گوییم، امروز نیز نمی توانیم امت واحده ای در تحت لوای اسلام تشکیل دهیم تا آنچه اهل حل و عقد تصمیم می گیرند، در بین خود اجرا کنیم. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۴۰۰)

۲-۳. عدم جواز حمل جمع بر مفرد

یکی از اشکالات دیگر فخر رازی بر دیدگاه شیعه در آیه اولی الامر این است که می گوید: «خدای متعال دستور داده است که از اولی الامر اطاعت کنید و کلمه اولی الامر، جمع است در حالی که مطابق با دیدگاه شیعه، در هر زمان، فقط یک امام وجود دارد و حمل جمع بر مفرد، خلاف ظاهر آیه است». (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۴)

نظیر همین اشکال را نیز در ذیل آیه ولایت مطرح می‌کند و می‌گوید: «خدای تعالی در این آیه مؤمنین را در هفت موضع، به صورت جمع آورده است، حمل الفاظ جمع بر واحد، اگر چه بر حسب تعظیم، جایز است لکن مجاز است نه حقیقت، و اصل آن است که کلام را حمل بر معنای حقیقی اش کنیم». (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ۳۸۴-۳۸۵)

در پاسخ به این اشکال باید گفت اگر لفظ جمع، اطلاق شده و یکی از افراد مفهومش اراده شود، در آن صورت حمل جمع بر واحد، مجاز و خلاف ظاهر است، لکن اگر لفظ جمع، اطلاق شود به گونه‌ای که حکم واحد به عدد موضوعاتی که دارد، منحل به احکام متعدّد گردد، در آن صورت، نه تنها خلاف ظاهر نیست، بلکه مطابق با ظاهر است. نظیر آنکه کسی به فرزندش بگوید علماء شهر را اکرام کن. این حکم به عدد موضوعاتی که دارد، منحل به احکام متعدّد می‌گردد یعنی این عالم را اکرام کن، آن عالم دیگر را نیز اکرام کن و...». (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۲)

صاحب‌المیزان بر این نکته تأکید می‌کند که فخر رازی از این گونه استعمال در لغت، غفلت ورزیده است در حالی که قرآن کریم، مملو از این گونه استعمالات است. مانند این آیات: «فَلَا تُطِيعِ الْمُكذِبِينَ» (القلم: ۸) «فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ» (الفرقان: ۵۲) «إِنَّا أَعْطَيْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا» (الاحزاب: ۶۷) «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ» (الشعراء: ۱۵۱) و آیات دیگر در موارد گوناگون که به نحو اثبات، نفی، اخبار و انشاء در قرآن ذکر شده است.

اطلاق «اولی الامر» بر ائمه اثنی عشر (ع)، به اعتبار وجود همه آنها در یک زمان نیست، بلکه به اعتبار وجود تک تک آنها، در طول زمان است. اولی الامر، اسم جمع و دارای مفهوم جمع بوده و از آن، معنای جمع نیز اراده شده است لکن انطباق آن بر ائمه معصومین (ع) نه در یک زمان بلکه در طول زمان، بر تک تک امامان اثنی عشر (ع) تطبیق می‌شود. برای مثال نهی از اطاعت کافران در آیه «فَلَا تُطِيعِ الْمُكذِبِينَ» (الفرقان: ۵۲) نه به معنای نهی از اطاعت آنان در یک زمان، بلکه به معنای اجتناب از اطاعت آنان، در طول زمان است و همین توضیح در آیات دیگر نیز جاری است.

۴-۲. عدم رد تنازع به اولی الامر

اشکال دیگر فخر رازی مربوط به ادامه آیه است: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ». وی می گوید: «اگر مراد از اولی الامر، امام معصوم (ع) باشد، ضروری بود که آیه این طور می آمد: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى الْإِمَامِ» و نتیجه می گیرد که مراد از اولی الامر، امامان اثنی عشر (ع) شیعه نبوده، بلکه مراد، اهل حلّ و عقد است. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۴) نظیر همین اشکال در برخی دیگر از تفاسیر اهل تسنن نیز آمده است. (جصاص، بی تا: ج ۲، ۲۶۵؛ قرطبی، ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۶۱)

در پاسخ به این اشکال باید گفت با تحلیل مفهومی «اولی الامر» و با قطع نظر از مصداق، همین طور، با توجه به معنای «أطیعوا» و دو حیثیت اوامر و نواهی صادر از رسول (ص) روشن شد که اولاً اولی الامر، حقّ وضع حکم جدید، غیر از حکم خدا و رسول (ص) را نداشته و همین طور حق ندارند هیچ حکم ثابت در کتاب و سنت را نسخ نمایند چرا که در آن صورت آیه باید بفرماید موارد تنازع در هر عصری را به ولی امر آن عصر، ارجاع دهید. از سوی دیگر پیامبر اسلام (ص) بر اساس آیه «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (النحل: ۴۴) و آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (النساء: ۱۰۵) دارای دو نحوه اوامر و نواهی است؛ دسته‌ای مربوطه به تشریح و به آنچه پروردگارش از طریق قرآن به او وحی فرموده یعنی جزئیات و تفصیل احکام و دسته دیگر مربوط به آراء و احکامی است که آن حضرت به مقتضای ولایتی که بر مردم داشته و امر قضا و حکومت را بر عهده داشتند، صادر می فرمودند. اطاعت از رسول (ص) نسبت به هر دو دسته از این اوامر و نواهی است و البته مراد از اطاعت خدا نیز آن است که او را در آنچه از معارف و شرایع که به پیامبرش وحی نموده، اطاعت نماییم. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۸۸-۳۸۹)

با تبیین وجه تکرار دو «أطیعوا»، روشن شد که اولی الامر، نه واضع احکام ناشی از وحی، احکام ناشی از تشریح و تبیین رسول (ص)، احکام ناشی از ولایت بر حکومت و قضا و نه نسخ آن‌ها، بلکه دارای شئون و وظایف مختلف رسول خدا (ص) به جز وحی و متعلقات آن بوده، بلکه عهده دار تبیین مفاهیم قرآن کریم، بیان مقاصد آیات، بیان احکام

شرع، پاسخ به سؤالات دینی و اعتقادی مردم، برپایی قسط و عدل، حفظ انسجام امت اسلام و جلوگیری از انحراف و گمراهی آنان می‌باشند.

با این بیان، آشکار شد که تنازع نه بین مؤمنان با اولی الامر (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۱، ۵۲۴) و نه بین اولی الامر با یکدیگر، بلکه بین مؤمنان با یکدیگر است و البته این تنازع، تنازع در حکم شرعی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۵، ۲۲)

در آیه ۸۳ سوره نساء آمده است: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّاعُوا بِهِ وَكَوَرُودُهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»؛ و چون خبری [حاکمی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند.

در این آیه بیان شده است که وظیفه مؤمنین در مواجهه با شایعات، ارجاع آنها به رسول (ص) و اولی‌الامر است تا درستی یا نادرستی آنها را دریابند و معلوم است که برای حلّ تنازع در حکم شرعی، مراجعه به خدا و رسول (ص) لازم است لکن برای درک درستی یا نادرستی شایعات دشمنان نزد مسلمانان، مراجعه به رسول (ص) و اولی‌الامر ضروری می‌باشد. البته مراد از اولی‌الامر، در این آیه نیز مانند آیه ۵۹ سوره نساء، ائمه معصومین (ع) است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۵، ۲۲ - ۲۴؛ طوسی، بی‌تا: ج ۳، ۲۷۳؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ج ۱، ۵۲۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۳، ۱۲۷)

در مقابل، برخی معتقدند مراد از اولی‌الامر در آیه فوق الذکر علماء امت است (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۵۳) و برخی نیز معتقدند مراد از اولی‌الامر، خلفاء اربعه است. (سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۱۷۷)

اشکالی که فخر رازی در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» در باب لزوم ردّ تنازع به امام معصوم (ع) مطرح می‌سازد، دقیقاً به خود او باز می‌گردد، زیرا او مصداق اولی‌الامر را، اهل حلّ و عقد می‌داند یعنی عالمان و مجتهدان در دین و همان طور که پیش‌تر گفته شد، اولی‌الامر در آیه مطابق با دیدگاه او، اشاره به سومین اصل از اصول چهارگانه شریعت، یعنی اجماع دارد. اجماع در دیدگاه اهل سنت، برخلاف دیدگاه شیعه،

منبعی مستقل در عرض کتاب و سنت در استنباط احکام شرعی بوده و مجمعی، در فرض اجماع، معصوم از هر خطایی هستند.

لذا مطابق با اشکال مستشکل می توان گفت اگر مراد از اولی الامر، اهل حلّ و عقد از امت باشند، ضروری می نمود آیه این طور بیاید: **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَىٰ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ**، چرا که به اعتقاد فخر رازی، اهل حلّ و عقد در فرض اجماع، معصوم بوده (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۳) و اطاعت از آنان به صورت قطعی واجب است. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۴)

۳. دیدگاه فخر رازی (اجماع اهل حلّ و عقد) و اشکالات آن

۳-۱. دیدگاه فخر رازی در مصداق اولی الامر

فخر رازی معتقد است آیه ۵۹ سوره نساء بیان کننده اصول چهارگانه شریعت یعنی: کتاب، سنت، اجماع و قیاس است. **«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»** به دو اصل کتاب و سنت و **«وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»** به اصل اجماع و تتمه آیه: **«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَىٰ اللَّهِ وَالرَّسُولِ...»** به اصل قیاس اشارت دارد. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۲)

او با استفاده از اطلاق آیه و اثبات «عصمت اولی الامر» در حالی که نظر به دیدگاه شیعه دارد، برای اثبات دیدگاه خود چنین استدلال می کند: اولی الامر که دارای عصمت اند یا همه امت اند یا بعض امت، بعض از امت نمی توانند اولی الامر باشند، چرا که بیان کردیم خدای تعالی اطاعت از اولی الامر را به صورت قطعی، واجب کرده است و واجب نمودن اطاعت، به صورت قطعی، مشروط به آن است که اولی الامر را بشناسیم و بتوانیم به آنها دسترسی داشته و از آنها استفاده نماییم و به بداهت، می دانیم که در زمان خود، از شناخت امام معصوم (ع)، ناتوان هستیم و همین طور، ناتوان از اینکه بتوانیم به او دسترسی داشته و از او در باب علم و دین استفاده کنیم.

وقتی چنین است، علم پیدا می کنیم که آن معصومی که خدا، مؤمنین را دستور به اطاعت از او داده است، بعضی از امت یا طائفه ای از طوائف امت نیست. وقتی بعض امت

نباشد، واجب است که مراد از اولی الامر، اهل الحلّ و العقد از امت باشد و بدین سان قطع پیدا می‌شود که اجماع امت، حجّت است. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۲)

بر طبق دیدگاه او که البته ناظر به دیدگاه شیعه است، عدم معرفت نسبت به اولی الامر، و در صورت معرفت، عدم دسترسی به اولی الامر برای بهره مندی از او، قابل جمع با دستور خداوند به اطاعت از اولی الامر نبوده و در صورت التزام به آن، موجب لغویت کلام و امر الهی بوده و ساحت ربوبی از ارتکاب قول و فعل لغو، منزّه است.

۲-۳. حجّیت اجماع اهل حلّ و عقد

پیش از این، در توضیح دیدگاه فخر رازی در مصداق اولی الامر، بیان کردیم که از دیدگاه او، اولی الامر معصوم، نمی‌تواند بعضی از امت باشند و دلیل او بر این مطلب، عدم معرفت به امام معصوم (ع)، و در فرض معرفت، عدم دسترسی به اوست، زیرا ایجاب اطاعت از اولی الامر، در فرض عدم معرفت یا عدم دسترسی، ایجاب مشروط بوده و با اطلاق ایجاب اطاعت از اولی الامر که مستفاد از ظاهر آیه است، هماهنگی ندارد. لذا باید بگوییم مراد از اولی الامر، نه بعض از امت، بلکه اهل حلّ و عقد از امتاند و چون اینان به دلالت عقلی مستفاد از آیه، معصومانند لذا اجماع امت، حجّت بوده و اطاعت از آنان واجب است. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۳)

او همچنین در مقام اثبات حجّیت اجماع، ذیل آیه ۱۱۵ سوره نساء: «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»؛ و هر کس پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده و گذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است، می‌گوید: «پیروی از غیر راه مؤمنان به دلیل آنکه وعده عذاب بر آن داده شده، حرام است. بنابراین پیروی از راه مؤمنان، واجب است» (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۱ ص ۲۱۹) و به این بیان می‌خواهد حجّیت اجماع را از این آیه استنباط و اثبات نماید.

همین طور ذیل آیه ۱۴۳ سوره بقره: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»؛ و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد، می گوید: «جمهور اصحاب و جمهور معتزله از این آیه بر اثبات حجیت اجماع امت، استدلال نموده و گفته اند که خداوند متعال از عدالت این امت خبر داده است ... لذا قول آن ها، حجّت است». (رازی، ۱۴۲۰: ج ۴، ۸۵)

دلالت دو آیه اخیر بر مدّعی فخر رازی در اثبات حجیت اجماع اهل حلّ و عقد، خالی از اشکال نیست، زیرا مؤمنین در آیه ۱۱۵ سوره نساء اعمّ از عالم و جاهل است، در حالی که مدّعی فخر رازی و مراد او از اهل حلّ و عقد، عالمان و مجتهدان در دین بوده و مردم عامی از آن بیرون هستند. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۷)

یا اینکه بگوییم: «پیروی از غیر راه مؤمنان» بیان دیگری از «مخالفت با رسول (ص)» است و مراد از «راه مؤمنان»، اطاعت رسول (ص) است و راه مؤمنان از آن حیث که مجتمع در ایمان هستند، همان اجتماع بر طاعت خدای متعال و رسول (ص) است. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۵، ۱۲) لذا نمی توانیم «راه مؤمنان» را همان اجماع امت یا اجماع اهل حلّ و عقد دانسته و حجیت آن را نتیجه بگیریم.

و همین طور اشکال دیگر آن است که اتّصاف امت به عدالت، به معنای اتّصاف همه افراد امت به عدالت است و روشن است که اتّصاف همه افراد امت به عدالت، امری غیرواقع است. بنابراین چاره ای جز این نیست که بگوییم مراد از امت، برخی از آن ها بوده، که همان امامان معصوم (ع) می باشند.

این اشکال را فخر رازی مطرح ساخته (رازی، ۱۴۲۰: ج ۴، ۸۵) و در پاسخ از آن می گوید: هر کدام از افراد امت، نه در حال انفصال از غیر، بلکه در حال اجتماع با بقیه افراد، متّصف به وصف عدالت اند. به عبارت دیگر وقتی امت بر کاری اجتماع می کنند، هریک از آن ها نسبت به آن کار، دارای عدالت هستند و تعبیر «جَعَلْنَاكُمْ»، خطاب به مجموع آن ها است نه به تک تک آن ها. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۴، ۸۶)

و سرانجام در فرض پذیرش اشکال فوق، می گوید: «مراد از آیه، این نیست که همه افراد امت، واجد صفت عدالت اند بلکه مراد آیه آن است که ناچار باید بین افراد مجمعین،

کسانی باشند که دارای وصف عدالت هستند». با این تحلیل حجیت اجماع از دید رازی، بازگشت به حضور افراد عادل در بین مجمعین دارد و این دیدگاه قریب به دیدگاه شیعه است که حجیت اجماع را به حجیت قول معصوم (ع) ارجاع می‌دهد.

بیان فخر رازی در ذیل این آیات و همین طور ذیل آیه ۱۱۹ سوره توبه (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۶، ۱۶۷) نیز، نمی‌تواند حجیت اجماع اهل حلّ و عقد را به اثبات برساند. او از سویی تصریح می‌کند که اجماع، فقط به قول علماء دین منعقد می‌شود، آنانی که می‌توانند احکام خدا را از نصوص کتاب و سنت، استنباط نمایند و اینان، همان کسانی‌اند که در کتب اصول فقه، «اهل حلّ و عقد» نامیده شده‌اند. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۷) او می‌گوید خدای متعال، اطاعت از اولی الامر را واجب کرده است و فقط علماء هستند که می‌توانند امر و نهی شرعی داشته باشند. او از سویی، با ذکر اشکالات به دیدگاه شیعه، درصدد است اولی الامر را نه بعض امت، بلکه همه امت قرار دهد و از سوی دیگر در مقام بیان از مصداق اولی الامر که از دید او، اهل حلّ و عقد می‌باشند، درصدد است اولی الامر را بعض از امت یعنی علماء دین معرفی نماید.

۳-۳. نقد دیدگاه فخر رازی در تعیین مصداق اولی الامر

او تصریح می‌کند که مراد از اولی الامر، اهل حلّ و عقد یا همان عالمان و مجتهدان در دین هستند و با توجه به اطلاق آیه از یک سو و وحدت لفظ «أطیعوا» نسبت به «رسول و اولی الامر» از سوی دیگر، اجماع آنان در مسائل شرعی، حجّت بوده و تبعیت از آنان، واجب و مخالفت با آنان، حرام است و با توجه به اینکه اولی الامر، معصومانند، لذا اجماع اهل حلّ و عقد، معصوم از هر خطا و اشتباهی است.

آیا می‌توانیم مصداق اولی الامر معصوم را «اهل حلّ و عقد» و اجماع آنها قرار دهیم؟ دیدگاه فخر رازی با اشکالاتی روبروست که به اختصار، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۳-۱-۳. خرق اجماع

به اعتقاد فخر رازی، اجماع اهل حلّ و عقد یا اجماع علماء دین، مقرون به عصمت بوده، اتّباع از آن، واجب و مخالفت با آن حرام و باطل است. او اشکالی به دیدگاه خود وارد و به آن پاسخ می‌گوید، ولیکن پاسخ ایشان، اشکال را بر طرف نمی‌سازد.

اشکال این است که مفسّران در مصداق اولی الامر، وجوهی بیان کرده‌اند که عبارتند از: خلفاء راشدین، امراء سرایا، علماء دین و ائمه معصومین (ع) و قول فخر رازی در تطبیق اولی الامر بر اهل حلّ و عقد، خارج از وجوه چهارگانه فوق بوده و خرق اجماع است و خرق اجماع امت، از دیدگاه او باطل و حرام است. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۳)

او در پاسخ می‌گوید: «جماعتی از صحابه و تابعین، اولی الامر را حمل بر علماء کرده‌اند و قول به اجماع علماء دین (اهل حلّ و عقد) خارج از اقوال امت نبوده بلکه گزینش و تصحیح یکی از آنهاست». (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۳)

لکن پاسخ ایشان با اشکالاتی روبروست:

۱- آنچه مفسران اهل تسنّن در مصداق اولی الامر گفته‌اند، مطلق علماء است نه اجماع و اتفاق آنها، مضافاً به اینکه ویژگی اجماع در دیدگاه فخر رازی، از جایگاه ویژه‌ای در احراز حجّیت و وجوب اطاعت برخوردار است. این ویژگی، در کلمات مفسّران لحاظ نشده است.

۲- مفسران وجوب اطاعت از امراء، خلفاء و علماء را منوط به عدم مخالفت آنها با کتاب و سنّت قرار داده‌اند در حالی که مطابق با دیدگاه فخر رازی، وجوب اطاعت از اجماع اهل حلّ و عقد، منوط و مشروط به شرطی نبوده، همچون اطاعت از رسول (ص)، اطاعت از آنان نیز واجب است. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۰، ۱۱۴)

۳- فخر رازی با اثبات معصوم بودن اولی الامر، اجماع اهل حلّ و عقد را معصوم از خطا دانسته، در حالی که متفق علیه بین اهل سنّت، آن است که جز پیامبر (ص) کسی واجد مزیت عصمت نیست.

بنابراین با ملاحظه سه ویژگی «اجماع اهل حلّ و عقد»، «عصمت آنها» و «عدم مشروط بودن قول و فعل آنها به مخالفت با کتاب و سنّت» که در دیدگاه فخر رازی مطرح بوده، به

گونه‌ای که با حذف هر یک از ویژگی‌های سه‌گانه، دیدگاه او انسجام خود را از دست می‌دهد و با ملاحظه اینکه قائلین به انطباق اولی‌الامر بر علماء دین، هیچ یک از این ویژگی‌های سه‌گانه را در دیدگاه خود مطرح نکرده‌اند، باید بگوییم دیدگاه ایشان، خرق اجماع امت در حصر و جوه به اقوال چهارگانه است.

۲-۳-۳. ابهام و پیچیدگی در معنای اهل حلّ و عقد

اهل حلّ و عقد چه کسانی هستند و چه ویژگی‌هایی دارند؟ آیا کسانی هستند که با احکام دینی آشنا و به معارف و حقایق الهی، آگاهند یا کسانی هستند که علاوه بر احاطه علمی به احکام و معارف الهی، می‌توانند احکام شرعی را از نصوص کتب و سنت، استنباط و استخراج نمایند؟ و در فرض دوم آیا درجه خاصی از فقهت و علم برای احراز اهلیت حلّ و عقد، لازم است یا صرف توانایی ابتدایی برای استنباط احکام شرعی ولو به نحو تجزی، کافی است؟ آیا وصف اجتهاد کفایت می‌کند یا اینکه باید در مجمعی شرایط و اوصاف دیگری نیز وجود داشته باشد؟

همین طور باید پرسید مراد از حلّ و عقد چیست؟ به عبارت دیگر، قلمرو عالمان و مجتهدان در دین، در مقام حلّ و عقد کدام است؟ آیا حیطه عمل آن‌ها، استنباط احکام شرعی از نصوص کتاب و سنت است یا اینکه می‌توانند نسبت به مسائل حکومت و مصالح اجتماعی امت نیز، رأی و نظر داشته باشند؟ آیا مجمعی از اهل حلّ و عقد باید از مجتهدین مذهب خاصی از مذاهب اسلامی باشند یا اینکه همه مجتهدان در مذاهب اسلامی می‌توانند در داخل مجمعی قرار گیرند؟ آیا عدد خاصی در مجمعی شرط حصول اجماع و حجیت آن است یا عدد خاص مورد نظر نبوده، به تعداد محدود هم، اجماع منعقد می‌گردد؟ و ده‌ها سؤال دیگر. (اشعری، ۱۴۰۵: ۴۶۰) حقیقت مطلب آن است که در این مقام، ابهام و پیچیدگی و همین‌طور اختلاف نظر فراوان وجود دارد.

از جمله کارکردهای اهل حلّ و عقد، اجماع آن‌ها بر تعیین امام و خلیفه مسلمین است. برخی از فرق معتزله، از جمله هشامیه و ابوبکرالاصم، به ظاهر لفظ امت (لا تجتمع امتی علی الخطأ) تمسک نموده و گفته‌اند تعیین امام باید با اجماع همه مردم انجام پذیرد (شهرستانی،

۱۹۹۵م: ج ۱، ۷۲) و برخی گفته‌اند، مراد از لفظ اَمّت، غیر معنای ظاهری آن است و لذا لفظ اَمّت را از معنای ظاهری آن، منصرف دانسته‌اند. (ابن حزم، ۱۳۹۵: ج ۴، ۱۶۷) تفتازانی نیز می‌گوید مراد از اهل حلّ و عقد، علماء، روساء و شخصیت‌ها هستند. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۳۳)

عالمان دیگر اهل سنّت، اهل حلّ و عقد را، اهل اختیار نامیده و در شرایط آن‌ها آورده‌اند: «جامعیّت نسبت به تمام شروط عدالت، عالم بودن به علومی که به واسطه آن، شخص لایق امامت را شناسایی کند و داشتن عقل و درایت برای انتخاب فرد اصلح». (ماوردی، ۱۳۹۸ق: ۳-۴) ایجی نیز می‌گوید اگر امامت از راه اختیار و بیعت حاصل آید، بدان که در این حال، احتیاج به اجماع ندارد زیرا نه شرعاً و نه عقلاً دلیلی بر آن نداریم و بیعت یک نفر و دو نفر از اهل حلّ و عقد، کفایت می‌کند. (ایجی، بی تا: ۴۰۰)

علماء در تعیین تعداد اهل حلّ و عقد که به وسیله آن‌ها، امامت اَمّت منعقد می‌شود، اختلاف نظر دارند. گروهی معتقدند که امامت اَمّت، به وسیله جمهور اهل حلّ و عقد از هر شهر منعقد می‌شود و گروه دیگر معتقدند حداقل باید پنج نفر از اهل حلّ و عقد بر بیعت با امام، اتفاق نظر داشته باشند، و عدّه‌ای دیگر اکتفا به سه نفر نموده‌اند. (ماوردی، ۱۳۹۸: ۷-۶)

اگرچه این اختلاف نظرها درباره عدد مجمعین در تعیین امام و خلیفه برای جامعه اسلامی است، لکن در بحث فعلی نیز، که اجماع اهل حلّ و عقد مطرح است، همین اختلاف نظرها جاری، و ابهامات و زوایای تاریک آن، به قوّت خود باقی است.

۳-۳-۳. خطا ناپذیر بودن مجمعین

فخر رازی در مواضع مختلفی از مفاتیح الغیب از اجماع اَمّت یا اجماع اهل حلّ و عقد سخن گفته و آن را حجّت و مصون از خطا دانسته است. (رازی، ۱۴۲۰: ج ۱۶، ۱۶۷؛ ج ۱۰، ۱۱۳ و ۱۱۷؛ ج ۴، ۸۵؛ ج ۱۱، ۲۱۹)

شاید بتوان گفت مهم‌ترین ایراد به ایشان، آن است که در هیچ فرضی نمی‌توان گفت افراد هیأت حاکمه یا همان اهل حلّ و عقد معصومانند، نه به لحاظ تک‌تک آن‌ها و نه به لحاظ هیأت مجموعی ایشان.

فخر رازی در مواجهه با این اشکال که «به اتفاق اَمّت، هیچ یک از مجتهدین اهل حلّ و عقد، دارای مزیت عصمت نیستند، بنابراین، چگونه اجماع آن‌ها مزیت عصمت پیدا می‌کند؟» می‌گوید: «هر یک از اهل حلّ و عقد، نه به تنهایی بلکه در حال اجتماع با سایر اهل حلّ و عقد، خطا نکرده و قولشان صحیح است». (رازی، ۱۴۲۰: ج ۴، ۸۵)

عصمت، حجّیت، وجوب اطاعت و امثال آن، حاصل از هیأت مجموعی اهل حلّ و عقد است به عبارت دیگر، هیأت مجموعی اهل حلّ و عقد به دلالت آیات مختلف نظیر آیه ۵۹ سوره نساء، آیه ۱۴۳ سوره بقره و آیه ۱۱۵ سوره نساء و ... نوید بخش عصمت، حجّیت و وجوب اطاعت است.

در اینجا چند احتمال مطرح است:

۱- احتمال اول این که بگوییم تک‌تک افراد هیأت حاکمه (اهل حلّ و عقد) معصوم هستند و نتیجه آن است که هیأت مجموعی آنان نیز معصوم خواهد بود. این احتمال ضعیفی است، زیرا یک روز هم پیش نیامده که جمعیت اهل حلّ و عقد، معصوم برانفاز امری از امور اَمّت باشند و چون چنین است، محال است که خداوند، اَمّت را مأمور به اطاعت از چیزی کند که وجود خارجی ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۳)

۲- احتمال دوم این است که بگوییم عصمت مستفاد از آیه، صفتی حقیقی و قائم به هیأت حاکمه (اهل حلّ و عقد) است، نه به تک‌تک افراد. بنابراین مردم نه مکلف به اطاعت از تک‌تک آن‌ها، بلکه مکلف به اطاعت از هیأت جمعی آن‌ها هستند.

این احتمال هم ناصواب است زیرا یک موضوع اعتباری یعنی هیأت حاکمه (هیأت مجموعی اهل حلّ و عقد) نمی‌تواند متّصف به یک صفت حقیقی گردد. آنچه در خارج، واقعیت دارد، افرادند و امر اعتباری، به هیچ صفت حقیقی متّصف نمی‌شود چه عصمت باشد یا غیر عصمت. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۳)

۳- احتمال سوم آن است که عصمت مستفاد از آیه، نه صفت افراد و نه صفت هیأت مجموعی، بلکه خدای تعالی این هیأت را از انحراف حفظ می‌کند، به گونه‌ای که نه امر به معصیت می‌کنند و نه رأی به خطا می‌دهند. مانند خبر متواتر، که مصونیت از کذب، نه صفت تک تک مخبرین و نه صفت هیأت اجتماعی آنان، بلکه عادت بر این قرار گرفته که کذب در آن، محال است و خداوند نمی‌گذارد کذب در خبر متواتر راه پیدا کند. مؤید این مطلب نیز روایت پیامبر اکرم (ص) است که فرموده‌اند: «لا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَا؛ اُمَّت من، هرگز بر خطا اجتماع نمی‌کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۳)

پاسخ به این احتمال آن است که حدیث بر فرض عدم معصونیت، دلالت دارد بر اینکه اُمَّت، بر خطا اِتِّفَاق نمی‌کنند ولی نمی‌گویند که اهل حلّ و عقد، بر خطا اِتِّفَاق نمی‌کنند و بین اُمَّت و اهل حلّ و عقد فرق است. مضافاً به اینکه فرق است بین این که بگویند اُمَّت بر خطا اِتِّفَاق نمی‌کنند با اینکه بگویند که خطا از اجتماع اُمَّت برداشته شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۳)

اهل حلّ و عقد، چه خصوصیتی دارند که اجماع آن‌ها، مصون از خطا است؟ این خصوصیت مربوط به شخصیت آحاد اهل حلّ و عقد باشد یا مربوط به نفس اجماع آن‌ها، در هر دو صورت، نمی‌توان بر اجماع آن‌ها، عصمت را مترتب ساخت. مگر اینکه احتمال بالا مطرح گردد که خدای تعالی با عامل و نیرویی ما فوق طبیعی و از سنخ اعجاز، نمی‌گذارد مجمعین به رأی ناصواب برسند بلکه همیشه در آراء خود، مصیب خواهند بود.

اگر چنین باشد که در کنار قرآن، یک معجزه الهی دیگری مرتبط با زندگی عملی اُمَّت وجود دارد که وحدت و انسجام مسلمین را حفظ می‌کند باید در قرآن وظیفه اجتماعی این عده‌ای که نامشان اهل حلّ و عقد است بیان شده و مشخص می‌شد چه کسانی هستند؟ حدّ و مرزشان تا کجاست؟ و پیامبر اسلام (ص) این افراد را مشخص می‌فرمود و وظایفشان را گوشزد می‌نمود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۵)

۴- احتمال چهارم آن است که بگوییم عصمت اهل حلّ و عقد به عاملی خارق‌العاده منتهی نمی‌شود، بلکه تربیت عمومی اسلام بر اساسی دقیق پی‌ریزی شده است که خود به

خود این نتیجه حاصل می‌شود که اهل حلّ و عقدش دچار خطا نمی‌شوند و بر یک امر خلاف واقع، متفق‌القول نمی‌گردند.

این احتمال نیز مانند احتمالات پیشین ناصواب است، زیرا اولاً؛ ادراک کلّ اهل حلّ و عقد، چیزی غیر از ادراک فرد فرد آنها نیست. ثانیاً؛ وقتی افراد جایز الخطا هستند، کلّ نیز جایز‌الخطاست. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۶) نتیجه آنکه به هیچ وجه قابل تصور نیست که اهل حلّ و عقد به صورت انفرادی یا مجموعی، واجد مزیت عصمت باشند و در آن صورت اطاعت از آنان، مشروط به عدم مخالفت با کتاب و سنت است. این در حالی است که آیه مبارکه، ایجاب اطاعت را به صورت مطلق و بدون هیچ گونه قیدی آورده است.

نمی‌توان گفت که اطلاق آیه با حدیث نبوی «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق» و آیات دیگر، تقیید می‌شود زیرا در هیچ آیه‌ای از قرآن، چیزی که این وجوب را مقید به قیدی و مشروط به شرطی کند، وجود ندارد تا معنای آیه این گونه باشد که، «أطیعوا اولی الامر منکم فیما کم یاأمرؤا بمعصیة یا اطیعوا اولی الامر منکم ما کم تعلموا بخطائهم». (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۴، ۳۹۶)

در موارد نازل تر مانند اطاعت از والدین می‌فرماید: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» (العنکبوت: ۸)؛ و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند و [الی] اگر آنها با تو در کوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی از ایشان اطاعت مکن.

به طور قطع، اطاعت از اولی الامر نسبت به اطاعت از والدین از اهمیت بیشتری برخوردار است و خدای متعال، اطاعت از والدین را مقید و مشروط فرموده و قید و شرط را در کلام آورده است، حال چطور ممکن است که فی الواقع اطاعت از اولی الامر مشروط بوده باشد و در عین حال، خدای متعال، اطاعت از آنان را به صورت مطلق، آن هم مقرون به اطاعت رسول (ص) بیاورد؟! *

۳-۴. اتفاق نظر در موارد اندک

رسول گرامی اسلام (ص) هم مرجعیت دینی دارد و هم مرجعیت دنیوی، هم عهده دار تبیین احکام و معارف الهی است و هم واجد ولایت ظاهری و باطنی است. در اعتقاد شیعیان، ائمه معصومین (ع) به جز دریافت و ابلاغ وحی، عهده دار تمام وظایف و مسئولیت‌های پیامبر (ص) می‌باشند. از جمله این وظایف، تشکیل حکومت الهی، اداره جامعه مسلمین و هدایت آن‌ها بر اساس مصالح فردی و اجتماعی و مطابق با دستورات الهی است.

حال چنانچه مراد از اولی الامر، اهل حلّ و عقد باشد، لازم می‌آید به لحاظ ترتب لفظی و زمانی اولی الامر بر رسول (ص)، مجموع اهل حلّ و عقد در ادامه رسالت پیامبر (ص)، همان شئون و وظایفی را داشته باشند که پیامبر (ص) داشته است و همان نقشی را در جامعه ایفا نمایند که پیامبر (ص) ایفا می‌نمود. حال سؤال این است که چگونه اهل حلّ و عقد می‌توانند برای اداره جامعه اسلامی در مسائل مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی به اتفاق نظر برسند؟ آیا با موارد اندک اتفاق نظر، می‌توان مطلق اطاعت از اولی الامر را که مستفاد از آیه مبارکه است، در مورد اهل حلّ و عقد، که باید نقش پیامبر (ص) را در جامعه اسلامی ایفا نمایند، جاری دانست؟

ممکن است گفته شود که اطاعت از اولی الامر، نه در همه شئون فردی، اجتماعی، دینی و دنیوی مردم، بلکه تنها مربوط به امور دینی و فقط به وسیله عالمان و مجتهدان در دین است. لازمه این سخن آن است که از اطلاق آیه، صرف نظر نموده و آن را به صورت مقید معنا کنیم، امری که به دلایل پیش گفته به هیچ وجه قابل پذیرش نیست.

نتیجه گیری

علّامه طباطبایی و فخر رازی در این مطلب اتفاق نظر دارند که حکم واحد «أطیعوا» برای رسول (ص) و اولی الامر از یک سو و نفی هر گونه احتمال معصیت یا اشتباه در حکم، برای رسول (ص) از سوی دیگر و اطلاق آیه و نیامدن هیچ گونه قید و شرطی در آن، این نتیجه را به دنبال می‌آورد که اولی الامر نیز به مانند رسول (ص) از اعتبار عصمت برخوردار بوده و اطاعت از آنان به مانند اطاعت از رسول (ص) واجب است.

اختلاف دو دیدگاه مربوط به مصداق اولی الامر است. فخر رازی با طرح اشکالاتی بر دیدگاه شیعه، در صدد آن است که مصداق اولی الامر را نه امامان شیعه (ع)، بلکه اجماع اهل حلّ و عقد معرفی نماید. اشکال عدم امکان معرفت به امامان شیعه (ع)، نخستین اشکالی است که او مطرح می‌سازد لکن در پاسخ باید گفت:

اولاً) اطاعت مطلق از اهل حلّ و عقد نیز در فرض عدم معرفت، تکلیف خارج از قدرت و توان انسان بوده و در فرض معرفت، مشروط به شناخت آنهاست و اشتراط مذکور با اطلاق آیه سازگاری ندارد.

ثانیاً) علم و معرفت اگر چه مانند قدرت، عقل و حیات از شرایط تکلیف است لکن مانند سایر شروط نیست به گونه‌ای که تا تکلیف به مکلف نرسد تکلیف، منجز و قطعی نشود.

ثالثاً) معرفت به امامان شیعه، امر مجهولی نبوده و از آیات دیگر نظیر آیه ولایت، آیه تطهیر و همچنین از روایات مورد اتفاق فریقین و از برخی عبارات خود ایشان در تفسیر مفاتیح‌الغیب، به طور آشکارا مستفاد است و به برخی از آنها نیز اشاره شد.

عدم دسترسی به امام معصوم (ع) در عصر حاضر نیز ناشی از تقصیر امت اسلام است که با سوء اختیار خود، زمینه‌های بهره‌مندی خود از امام معصوم (ع) را از بین برده‌اند. در مورد جمع بودن لفظ اولی الامر نیز، وجوب اطاعت از آنان، نه به معنای اطاعت بالفعل از آنان در یک زمان بلکه به معنای اطاعت از تک‌تک آنان در طول زمان است، چرا که حکم واحد به عدد موضوعاتی که دارد، منحل به احکام متعدّد می‌گردد. در ادامه آیه، مراد از متعلّق تنازع، حکم شرعی و مراد از دو طرف تنازع، نه تنازع افراد امت با اولی الامر بلکه مراد، تنازع افراد امت با یکدیگر در حکم شرعی است.

دیدگاه فخر رازی درباره مصداق اولی الامر نیز با اشکالاتی روبروست. از آنجا که قول علمای اسلام در مصداق اولی الامر، منحصر به یکی از اقوال چهارگانه خلفاء راشدین، امراء سرایا، علماء دین و ائمه معصومین (ع) است و خرق اجماع اهل حلّ و عقد به اعتقاد فخر رازی حرام و باطل است، لذا دیدگاه ایشان در تطبیق اولی الامر بر اجماع اهل حلّ و عقد، خرق اجماع بوده و ابداع قول جدیدی در برابر قول علماء اسلام است.

ابهام و پیچیدگی در معنا و مراد از اهل حلّ و عقد و اجماع آنان، تعداد و ویژگی آنان از حیث علم، فقاہت، مذهب ... و دیگر ابهامات، با توجّه به لزوم معرفت کامل به این امور، تضعیف کننده این دیدگاه است. اهل حلّ و عقد، نه به لحاظ انفرادی و نه به لحاظ مجموعی، مصون از خطا و اشتباه نیستند زیرا به اتفاق علماء اهل تسنّن، هیچ یک از مجتهدین دارای مزیت عصمت نبوده و لذا هیأت مجموعی آنها نیز نمی تواند واجد مزیت عصمت باشد. با عنایت به اطلاق اطاعت از اولی الامر و با توجه به حصول اتفاق نظر در موارد اندک از مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی، نمی توان اولی الامر را بر مجمعی از اهل حلّ و عقد تطبیق نمود.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، عربستان: مکتبه نزار مصطفی الیاز.
- ابن حج، شهاب الدین عسقلانی (۱۴۰۵ق)، *فتح الباری*، بیروت: دارالمعرفه.
- ابن حزم، علی ابن محمد (۱۳۹۵ق)، *الفصل فی الملل و الاهواء و النحل*، بیروت: دارالمعرفه.
- ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم (بی تا)، *غریب القرآن*، [بی جا]: [بی نا].
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو (۱۴۱۹ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- احمد بن حنبل (بی تا)، *مسند احمد*، بیروت: دار صادر.
- اشعری، ابوالحسن (۱۴۰۵ق)، *مقالات الاسلامیین*، [بی جا]: [بی نا].
- اندلسی، ابوحنّان محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت: دارالفکر.
- ایجی، قاضی عضد الدین (بی تا)، *المواقف فی علم الکلام*، بیروت: عالم الکتب.
- بیهقی، ابوبکر (بی تا)، *سنن الکبری*، بیروت: دارالفکر.
- ترمذی، محمد (بی تا)، *الجامع الصحیح (سنن ترمذی)*، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت: [بی نا].
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق)، *شرح المقاصد*، قم: الشریف الرضی.

- جصاص، احمد بن علی (بی تا)، **احکام القرآن**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، **مفاتیح الغیب**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- راضی، حسین (۱۴۱۶ق)، **الهوامش التحقیقیه ملحق به کتاب المراجعات**، قم: المجمع العالمی لاهل البيت.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، **الکشاف عن حقائق غوامض التناویل**، بیروت: دارالکتب العربی.
- سمرقندی، نصر بن محمد (بی تا)، **بحر العلوم**، [بی جا]: [بی نا].
- سیوطی، جلال الدین و محلی، جلال الدین (۱۴۱۶)، **تفسیر الجلالین**، بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق)، **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۹۹۵م)، **الملل والنحل**، بیروت: دارالمعرفه.
- ضحاک، ابن ابی عاصم (۱۴۱۲ق)، **الآحاد و المثانی**، ریاض: دارالذریه.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبری کیا هراسی، علی بن محمد (۱۴۰۵ق)، **احکام القرآن**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- طبری، محمد بن جری (۱۴۱۲ق)، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دارالمعرفه.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طیاسی، ابی داوود (بی تا)، **مسند ابی داوود**، بیروت: دارالحديث.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، **التبیین فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، **تفسیر نور الثقلین**، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- قرطبی، محمد (۱۳۸۷ش)، **الجامع لاحکام القرآن**، قم: [بی نا].
- ماوردی، علی بن محمد (۱۳۹۸ق)، **الاحکام السلطانیه**، بیروت: دارالکتب الاسلامیه.
- میبدی، رشیدالدین (۱۳۷۱ش)، **کشف الاسرار و عدّه الابرار**، تهران: انتشارات امیرکبیر.